

به نام خدا
علوم و فنون ادبی دوازدهم
درس دوازدهم :
حسن تعلیل، حس آمیزی و اسلوب معادله
به کوشش : فائزه موسی پور
دبیر ادبیات کرمان

حسن تعلیل :

در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است و در اصطلاح ادبی آن است که دلیلی هنری (شاعرانه) و غیرواقعی برای امری بیاورند؛ به گونه ای که بتواند مخاطب را اقناع کند و خیال انگیز باشد.

مثال ۱: عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت

که چندین گل اندام در خاک خفت

*شاعر علت رویدن گل ها را، در خاک خفتن گل اندامان دانسته است، درحالی که در عالم واقع ارتباطی میان این دو امر نیست.

مثال ۲: به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری؟

جواب داد که آزادگان تهی دستند

* شاعر علت بی ثمری درخت سرو را آزادگی این درخت می داند؛

زیرا آزادگان معمولاً تهی دست هستند، اما در واقع ارتباطی بین

این دو امر نیست.

مثال هایی برای حسن تعلیل

- نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
- گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟
اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- دلم خانه ی مهر یارست و بس
از آن می نگنجد در آن کین کس
- رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
- ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود

حس آمیزی:

آمیختن دو یا چند حس در کلام، چنان که ذهن را به کنجکاوی وا دارد و با ایجاد موسیقی معنوی بر تاثیر سخن بیفزاید.

نکته: حس آمیزی گاهی آمیختگی حواس با امور ذهنی و انتزاعی است.

مثال ۱: به ترانه های شیرین، به بهانه های رنگین

بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

*ترانه شیرین: شنوایی و چشایی / بهانه رنگین: شنوایی و بینایی

مثال ۲: از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوّار بماند

*صدا حس شنوایی و ندیدن حس بینایی است.

مثال هایی برای حس آمیزی

- اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعاگویم
جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا
- مجنون چو شنید پند خویشان
از تلخی پند شد پریشان
- بوی دهن تو از چمن می شنوم
رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم
- لیک چنان خیره و خاموش ماند
کز همه شیرین سخنی گوش ماند
- حرف هایم مثل یک تگه چمن روشن بود

اسلوب معادله:

بیان مطلبی در دو عبارت مستقل، به نحوی که یکی از طرفین، معادلی برای تایید عبارت دیگر است؛ زیبایی آفرینی اسلوب معادله بر پایه ی شبهت است. به عبارتی معمولاً مفهومی ذهنی در یک مصراع یا بیت و مفهومی محسوس در مصراع یا بیتی دیگر برای تایید آن می آید.

مثال ۱: عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود

موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

*مصراع دوم مصداقی برای مصراع اول است و هر دو مصراع یک مطلب را بیان می کنند.

مثال ۲: بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود

پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

*دو مصراع مثل کفه های ترازویی هستند که می توان بین آن دو «علامت مساوی» یا عبارت «همانطور که» گذاشت.

مثال هایی برای اسلوب معادله

- محرم این هوش جز بی هوش نیست
- مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- پیشانی عفو تو را پرچین نسازد جرم ما
- آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال ها
- آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
- خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات
- غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
- آن را که بُود مغز و خرد خاموش است
- از کاسه ی پُر ، صدا نیاید بیرون

سوال ۱:

- نیست پروا تلخ کامان را ز تلخی های عشق / آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است
*شاعر معتقد است عاشقان هجران دیده از سختی راه عشق هراسی ندارند ، همانطور که
آب دریا به مذاق ماهی خوش می آید و از آن هراسی ندارند.

- فکر شنبه تلخ دارد جمعه ی اطفال را / عشرت امروز بی اندیشه ی فردا خوش است
*در مصراع اول شاعر می گوید فکر روز شنبه که شروع کار و تلاش است، جمعه را برای
کودکان تلخ می کند، همانطور که عشرت و خوشی امروز بدون فکرکردن به فردا
خوشایند است.

- با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است / با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است
*شاعر معتقد است که بی نیازی از مردم و حفظ عزت نفس در کمال
نیاز به آن ها خوشایند است؛ همانطور که مردن از تشنگی بر لب دریا خوشایند است.

سرکشان را فکند تیغ مکافات از پای / شعله را زود نشانند به خاکستر خویش
* انسان های سرکش خیلی زود به مکافات و جزای اعمالشان می رسند، همانطور
که شعله سرانجام در خاکستر خودش فرو میریزد و تمام می شود.

-بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود/پسته ی بی مغز چون لب وا کند، رسوا شود
*شاعر در مصراع نخست نقص انسان را در سخن گفتن کم خردانه می داند و در
مصراع دوم با مثالی (رسوایی پسته ی بدون مغز را به محض بازکردن دهانش)
مطلب قبلی را تایید می کند

-آزاده را جفای فلک بیش می رسد / اول بلا به عاقبت اندیش می رسد
*شاعر معتقد است ستم روزگار بیشتر به انسان های آزاده می رسد، همانطور که
بلاها ابتدا بر سر انسان عاقبت اندیش فرو می ریزد.

-ملامت از دل سعدی فرونشوید عشق/سیاهی از حبشی چون رود که خود رنگ است
*ملامت دیگران باعث نمی شود که سعدی از عشق دست بشوید، همان طور که
سیاهی پوست حبشی(سیاه پوست) هیچ گاه از او زدوده نمی شود؛ زیرا بخشی از
وجود اوست.

سوال ۲:

- خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آن ها چشانید :
چشاندن لباس (چشایی و لامسه)

- نجوای نمناک علف ها را می شنوم : نجوای نمناک (شنوایی و لامسه)
- از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم /

که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد :

شعر تر شیرین (شنوایی و لامسه و چشایی)

- ما گر چه مرد تلخ شنیدن نه ایم؛ لیک / تلخی که از زبان تو آید، شنیدنی است
تلخ شنیدن و تلخ شنیدنی (چشایی و شنوایی)

- بوی دهن تو از چمن می شنوم / رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم

بو شنیدن (بویایی و شنوایی) / رنگ شنیدن (بینایی و شنوایی)

- خط شکسته را هم محکم تر و بامزه تر از دیگران می نوشت :

بامزه نوشتن خط (چشایی و بینایی)

سوال ۳ :

-عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت / که چندین گل اندام در خاک خفت
*شاعر علت رویدن گل ها از خاک را زیبارویانی می داند که مرده اند و اکنون در
خاک خفته اند.

-به یک کرشمه که در کار آسمان کردی / هنوز می پرد از شوق، چشم کوکب ها
*علت چشمک زدن ستاره ها، ناز و عشوه ای است که معشوق (تو) در کار آسمان
و موجودات آسمانی روا داشته است.

-خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده / که اندر خاک می جویند ایام جوانی را
*شاعر علت خمیدگی کمر پیران را خم شدن آن ها برای جست و جوی ایام
جوانی در خاک می داند.

